

پروژه سوریه | یک

شورش سوریه وارد مرحله نوینی می شود

ریچارد سیمور
ترجمه از رادیو فنگ



باز انتشار این جزوه آزاد بوده و توصیه می شود.

انتشارات رادیو فنگ | شهریور ماه ۹۱

مقدمه

از زمان آغاز اعتراضات سوریه در ژانویه ۲۰۱۱ تا به امروز، مناقشات بر سر چپستی این اعتراضات و چگونگی سرنوشتش نه تنها کاهش نیافته؛ بلکه با پیچیده شدن اوضاع سوریه، تحلیل‌ها در رابطه با آن هم پیچیده‌تر شده‌اند. اگر در ابتدای امر توافقی سراسری بر ادامه‌ی بهار عربی در سوریه وجود داشت، امروز و با گذشت یک‌سال و نیم از آغاز اعتراضات در سوریه، و با نگاهی به آنچه به سر بهار عربی آمده است، طیف وسیعی از نظرات درباره‌ی ماهیت اعتراضات سوریه وجود دارد؛ از اعتقاد به این که آنچه در سوریه اتفاق می‌افتد جنگ داخلی است، تا قتل عام نیروهای آزادی‌خواه توسط دیکتاتوری خونخوار. اما همگان بر این نکته واقف‌اند که جنبش اعتراضی علیه حکومت بشار اسد طی یک‌سال گذشته تغییر شکل داده است. از راهپیمایی‌های جمعه‌های خشم تا درگیری‌های مسلحانه در پایتخت.

آنچه ماجرای سوریه را برای همه‌ی ما دارای اهمیتی ویژه می‌کند اما، تاثیر تحولات آن بر سرنوشت منطقه‌ی خاورمیانه است. آنچه در پی می‌آید در واقع یکی از نقطه‌نظرها درباره‌ی مناقشه بر سر ماهیت این اعتراضات است. ریچارد سیمور نویسنده‌ی وبلاگ «مقبره‌ی لنین» در این یادداشت تلاش می‌کند تا در پاسخ به کسانی که از هراس دخالت امپریالیستی در روند تحولات سوریه و تمامی منطقه‌ی خاورمیانه-که حالا دیگر امری روشن و واضح است- به اسد پناه می‌برند نشان دهد که سرنوشت پیکارها در سوریه هنوز ناروشن است و برای عزاداری بر پیکر به خون خفته‌ی انقلاب که به واسطه‌ی دخالت ناتو و کشورهای عربی از یک سو و ستیز جنون‌آمیز نیروهای طرفدار بشار اسد از سوی دیگر به جنگ داخلی کشیده شده، هنوز اندکی زود به نظر می‌رسد. سیمور تلاش می‌کند تا به ما نشان دهد اگر چه کفه‌ی ترازو به سود جانشینی اسد با یک دولت نولیبرال طرفدار غرب پایین آمده است، اما هم‌چنان می‌توان معادلات سوریه را تغییر داد.

در شرایطی که دو طیف متفاوت در ایران بر سر دفاع از بشار اسد به نقطه‌ی مشابهی رسیده‌اند، شاید چیزی از جنس مطلب سیمور بتواند، آن طور که لنین می‌گفت، با خم کردن ترکه‌ی چوب به سمت مقابل آن را صاف کند و به سر جای درستش برگرداند.

بدین معنی، ترجمه و انتشار این یادداشت توسط «رادیوفنگ»، نه به معنی پذیرش بی چون و چرای دیدگاه نویسنده‌ی آن و نه در جهت پاسخ دادن به سوال‌های متعدد و دشوار کنونی درباره‌ی وضعیت سوریه؛ که تلاشی در جهت فهم آنچه در سوریه اتفاق می‌افتد از دیدگاهی متفاوت است. شاید به این واسطه بتوان تحلیلی روشن‌تر از روند تحولات در سوریه و در منطقه‌ی خاورمیانه به دست داد.

بنابراین، ترجمه متن پیش رو اولین بخش از «پروژه سوریه» در رادیوفنگ خواهد بود که در آن خواهیم کوشید با نگاهی به آنچه در سوریه و خاورمیانه‌ی امروز می‌گذرد، و با گذر از آنچه از این اتفاقات در سطح قابل رویت است، به پیچیدگی‌های پشت اسامی تکراری توصیف‌کننده‌ی آن بپردازیم.

انتشارات رادیوفنگ

شهریور ۹۱



درباره ی نویسنده

«ریچارد سیمور»، مارکسیت بریتانیایی و نویسنده‌ی وبلاگ «مقبره‌ی لنین» است. وی کتاب‌های «دفاع لیبرال از کشتار»، «جان اسپارگو و آمریکایی سوسیالیست» و مطالب متعددی در گاردین و الجزیره نوشته است.

سیمور وبلاگ مقبره‌ی لنین را از سال ۲۰۰۳ راه اندازی کرد، که در سال ۲۰۰۵ در لیست وبلاگ‌های محبوب قرن بیستم و یکم قرار گرفت. وبلاگ «مقبره‌ی لنین»، آن‌طور که خود سیمور می‌گوید، شامل نوشته‌هایی درباره‌ی امپریالیسم، صهیونیسم، اسلام‌هراسی و جنبش ضد سرمایه‌داری است. او همچنین اعتصابات و اعتراضات را نیز به وسیله تصاویر و گزارش‌های خود پوشش می‌دهد.

کتاب «دفاع لیبرال از کشتار» سیمور، نگاهی به روز، به چگونگی منجر شدن درخواست لیبرال برای دخالت بشردوستانه، به یک فضای غبارآلود برای فتوحات امپریالیسم است. سیمور در این کتاب، تاریخ توجیهات لیبرال برای فرمانروایی را از زیر خاک بیرون می‌کشد و نشان می‌دهد که چگونه سیاست‌های وحشیانه‌ی سلطه طلبانه، از جمله قتل عام و برده داری، در شمایل ماموریت‌های خیریه به خورد مردم داده شده‌اند.

سیمور در بخشی دیگر، با نگاهی به افتضاحات افغانستان و عراق به منازعه‌ی لیبرال امپریالیسم در عصر اوپاما می‌پردازد.

مقاله «انقلاب سوریه وارد مرحله‌ی نوینی می‌شود» در زمان ترجمه به فارسی، آخرین یادداشت سیمور در رابطه با بحران سوریه است
این مطلب در آدرس اینترنتی زیر در دسترس است:

<http://www.leninology.com/2012/07/the-syrian-revolt-enters-new-phase.html>

نام ها و گروه ها:

ارتش آزاد سوریه: ارتش آزاد (الجيش السوري الحر، FSA) اصلی ترین گروه مخالف دولت درگیر در منازعات مسلحانه است. این ارتش از نظامیان جداشده از ارتش سوریه و داوطلبان مسلح تشکیل شده است. تشکیل این گروه، نخستین بار با پخش فیلمی از افسران جدا شده از ارتش سوریه و در بیست و نهم ژوئیه ۲۰۱۱ اعلام شد. ارتش آزاد سوریه در بیست و سوم سپتامبر ۲۰۱۱ با جنبش افسران آزاد (حرکه الضباط الاحرار) تلفیق شد تا بزرگترین واحد نظامی مخالفین ارتش سوریه را تشکیل دهد. فرماندهی این ارتش هم‌اکنون با سرهنگ ریاض اسعد است و از درون خاک ترکیه هدایت می شود. ارتش آزاد تا کنون در نواحی مختلف سوریه و به ویژه حلب، حمص، درعا، ادلب و حاشیه دمشق با ارتش سوریه درگیر شده است.



بشار اسد: بشار اسد (بشار حافظ الاسد) رئیس جمهور سوریه و فرزند حافظ اسد، رئیس جمهور پیشین این کشور است. بشار اسد در سال ۲۰۰۰ و پس از مرگ پدر به ریاست حزب بعث سوریه و فرماندهی نیروهای مسلح برگزیده شد و در انتخاباتی بدون رقیب و طی فرآیندی که رسانه‌های دولتی آن را «رای قاطع ملت» نامیدند برای هفت سال به ریاست جمهوری سوریه انتخاب شد. هرچند برای این انتخاب، پارلمان سوریه حداقل سن ریاست جمهوری را از ۴۰ سال به ۳۴ سال کاهش داد. بشار اسد هم‌چنین در سال ۲۰۰۷ با تکرار پیروزی در انتخابات برای دوره هفت‌ساله دیگری زمام امور را در سوریه به دست گرفت. در دوره ریاست جمهوری او، سیاست‌های آهسته و پیوسته‌ای در آزادسازی اقتصادی و حرکت به سمت نولیبرالیسم اتخاذ شده است. هرچند اسد همواره در گروه اصلی‌ترین مخالفان امپریالیسم ایالات متحده حضور داشته است.

حزب بعث عربی - شاخه سوریه: حزب بعث سوریه (حزب البعث العربی الاشتراکی - قطر سوریا) سازمانی منطقه‌ای و نو-بعثی است که در هفتم آوریل ۱۹۴۷ توسط میشل عفلق، صلاح‌الدین البیطار و زکی



الارسوزی تشکیل شد. حزب در آغاز پیرو سیاست‌های کلی حزب بعث عربی بود اما از ۱۹۶۶ به بعد، سیاست‌های خود را مستقلاً تدوین و پیگیری کرده است. حزب بعث سوریه در آغاز بخشی از جنبش آزادسازی سوریه و لبنان از استعمار فرانسه بود و پس از استقلال، با رهبری انقلاب هشتم مارس (۱۹۶۳) قدرت را در این کشور به دست گرفت و تاکنون حزب حاکم این کشور باقی مانده است. حزب بعث که در آغاز و تحت سیطره ایدئولوژیک الارسوزی با تاکید بر ملی‌گرایی و مخالفت با نزاع طبقاتی شکل گرفته بود، در سال‌های میانی دهه ۱۹۵۰ با حزب سوسیالیست عربی تلفیق شد و نام آن به حزب سوسیالیست بعثی تغییر یافت. در سال ۱۹۷۰ و پس از افزایش تنش‌های داخلی متأثر از جنگ شش روزه، حافظ اسد با کودتایی درون حزبی قدرت را به دست گرفت و از آن پس، سیاست‌های حزب بعث عموماً با جهت‌گیری‌های سیاسی خاندان اسد تغییر یافته است. این حزب هم‌اکنون بخشی از جبهه ملی توسعه است که ائتلافی از احزاب و گروه‌های حامی دولت موروثی خاندان اسد محسوب می‌شود. رهبری حزب هم‌اکنون با محمد سعید بخیتان است.

ریاض اسعد: سرهنگ ریاض اسعد (ریاض موسی الاسعد) فرمانده ارتش آزاد سوریه است. او در ژوئیه ۲۰۱۱ از ارتش سوریه جدا شد و در پایان همین ماه، ارتش آزاد سوریه را در ترکیه تشکیل داد. اسعد در مصاحبه‌ای تلویزیونی با شبکه «راشا تودی» مدعی شد که رژیم اسد بارها برای ترور او تلاش کرده است و به همین دلیل، هم‌اکنون تحت حفاظت نیروهای اطلاعات ترکیه قرار دارد.



شورای ملی سوریه: شورای ملی (المجلس الوطني السوري، SNC) یا شورای انتقالی، جدی‌ترین تشکل مخالفان دولت بشار اسد است. این شورا که مقر اصلی آن در استانبول ترکیه قرار دارد در بیست و سوم آگوست سال ۲۰۱۱ اعلام موجودیت کرد. این شورا، هرچند خود را دولت در تبعید سوریه نمی‌داند، بارها از جامعه جهانی خواسته است تا آن را به رسمیت بشناسد. تاکنون قریب به بیست کشور (از جمله ایالات متحده، فرانسه، آلمان، روسیه و چین)، به همراه سازمان‌های فراملی مانند اتحادیه اروپا و اتحادیه عرب این شورا را در سطوح مختلفی به رسمیت شناخته یا با آن مناسبات سیاسی برقرار کرده‌اند. سیاست اصلی شورا در آغاز خیزش‌های مردمی عموماً بر نافرمانی مدنی استوار بوده‌است؛ اما هم‌اکنون شورا درگیر انتخاب میان «حمایت از

افزایش منازعات مسلحانه» و «درخواست مداخله نظامی» است.

کمیته‌های محلی هماهنگ‌کننده سوریه: کمیته‌های محلی (لجان التنسيق المحليه فی سوریا، LCC) زنجیره‌ای از گروه‌های عمل در سطح محلی هستند که از ماه مارس سال ۲۰۱۱ به طور رسمی اعلام وجود کرده‌اند. بر اساس گزارش‌ها، بیشتر اعضای این کمیته‌ها را انقلابیون جوانی با پیش زمینه‌های قومی، مذهبی و طبقاتی متنوع تشکیل می‌دهند. فعال‌ترین این کمیته‌ها در شهرهای دمشق، درعا، حمص، سراقب و ادلب تشکیل شده‌اند. در ژوئن ۲۰۱۱، نیویورک تایمز در گزارشی از شرایط سوریه، این کمیته‌ها را از اصلی‌ترین گروه‌های فعال در انقلاب سوریه معرفی کرد. از آگوست ۲۰۱۱، سیاست اصلی کمیته‌های محلی «نافرمانی مدنی» اعلام شده و تا کنون بخش عمده‌ای از کمیته‌های محلی بر موضع خود مبنی بر مخالفت با نزاع مسلحانه باقی مانده‌اند. به نظر می‌رسد هم‌اکنون بیش از ۴۰۰ کمیته محلی در سوریه مشغول به فعالیت هستند.



کمیته هماهنگی ملی برای تغییرات دموکراتیک: کمیته هماهنگی ملی (کمیته التنسيق الوطنیه، NCC) تشکلی سیاسی است متشکل از سیزده حزب چپ‌گرا، سه حزب قوم‌گرای کرد و فعالین سیاسی مستقل که در سال ۲۰۱۱ و در دمشق اعلام موجودیت کرد. این تشکل از سوی بخش عمده‌ای از کمیته‌های محلی، مجمع عمومی انقلاب سوریه و شورای عالی انقلاب سوریه به رسمیت شناخته شده است. این تشکل میانه‌روترین شاخه انقلابی در سوریه محسوب می‌شود و اعضای آن، بارها بر لزوم حل بحران از طریق گفتگو تأکید کرده‌اند. در آوریل ۲۰۱۲، نشست گفتگویی میان این تشکل و دولت اسد به میزبانی روسیه برگزار شد و بر اساس گزارش‌های مخابره شده، توافقی‌هایی نیز میان این دو حاصل شد.





با خروج بشار اسد از پایتخت، به نظر می‌رسد بخش‌های مسلح انقلاب، ضرباتی را به بخش‌هایی از دستگاه امنیتی وارد می‌آورد و کنترل شهرهای بزرگ را به دست می‌گیرد؛ انقلاب از نقطه‌ی بحرانی گذر می‌کند. «رابرت فیسک» چنین گزارش می‌دهد که مسالهی سرنوشت‌ساز در شرایط کنونی، شکنندگی اتحاد میان طبقه‌ی متوسط سنی مذهب و رژیم علوی است که خود را به صورت گسترش انقلاب در حلب نشان می‌دهد. ترمرد و فرار از بلوک قدرت دولتی-سرمایه‌دارانه هم‌چنان ادامه دارد. همان‌گونه که «جوان کول» مطرح کرده است، این افتراق باید درون دولت سوریه ریشه دوانده باشد، که مخالفان توانسته‌اند با بمب‌گذاری یکی از وزیران ارشد دولت را به قتل برسانند.

روند قیام، از زمان قتل «حسن علی اکله» در ژانویه ۲۰۱۱ - چیزی شبیه به مرگ «محمد بوعیزی» در تونس - تا عملیات انتحاری ترور وزیر دفاع، بسیار خشونت‌بار بوده است. در نخستین مراحل، حکومت سوریه انحصار خشونت را در دست داشت. خشونت پلیس، همراه با حکومت چند دهه‌ای حزب بعث که با اعلام «شرایط فوق‌العاده» قوام یافته بود، عوامل برانگیزاننده‌ی «روزهای خشم» بودند. ضرب و شتم یک معازه‌دار توسط پلیس بود که موجب خیزش خودجوش مردم پایتخت در هفدهم فوریه ۲۰۱۱ شد؛ خیزشی که خود نیز مورد سرکوب شدید قرار گرفت. به زندان انداختن فعالین کرد و سایر فعالین سیاسی بود که زمینه‌ساز گسترش اعتصاب غذا علیه رژیم در مارس ۲۰۱۱ گردید؛ و این نیروهای امنیتی بودند که کشتار گسترده‌ی مردم را در همین ماه آغاز کردند. هم‌چنین آنها بودند که در آوریل ۲۰۱۱، به دفعات به روی اجتماعات بزرگ و رو به افزایش معترضان آتش گشودند. در ماه‌های پس از آن و تا به امروز، آنها هر سلاحی را از گاز اشک‌آور تا شلیک مستقیم و حتی گلوله‌های تانک مورد استفاده قرار داده‌اند.

از سوی دیگر، اصلی‌ترین سازمان مخالف در سوریه، با اشاره به آنچه در لیبی اتفاق افتاد و ذکر این نکته که عرصه‌ی نبرد مسلحانه، عرصه‌ی ترک‌تازی رژیم اسد

است، موکدا راهبرد جنبش مسلحانه را رد کرده است. به هر روی، ابعاد سرکوب سرانجام منجر به ایجاد شاخه‌ای مسلح در انقلاب شد. «ارتش آزاد سوریه» که به واسطه‌ی پیوستن سربازان فراری ارتش و دستگاه امنیتی توسعه یافت، به صورت شاخه‌ی نظامی اصلی معترضان درآمد و در حال پیش‌روی است.

در پاسخ به این شورش، این بحث بین بخش قابل توجهی از نیروهای چپ مخالف جنگ شدت گرفت که که انقلاب مصادره شده است، که آنهایی که در آغاز به پا خواستند توسط قوای وابسته به نیروهای خارجی، سازمان‌های اطلاعاتی و نظایر آن کنار زده و به حاشیه رانده شده‌اند؛ بر این اساس گفته می‌شود تسلیحات، پول و حمایت بین‌المللی مورد نیاز این گروه‌ها توسط واشنگتن، ریاض و تل‌آویو تامین می‌شود. نتیجه‌ی این رخ‌دادها نیز احتمالاً واژگونی حکومتی است که برای ایالات متحده ایجاد دردسر کرده است و جایگزینی آن با حکومتی که بیشتر مطیع عربستان سعودی و کشورهای حاشیه‌ی خلیج باشد. افزون بر این، به اعتقاد این گروه‌ها، نیروهای سیاسی که ممکن است شرایط نوظهور را به یک هژمونی مبدل سازند ذاتاً ارتجاعی و فرقه‌ای هستند. آنها معتقدند نیروهای چپ، دموکراتیک و ضد امپریالیستی ضعیف‌تر از آنند که بتوانند مبارزه با رژیم اسد را رهبری کنند. در این شرایط، همان‌گونه که «سامی رضانی» در آخرین جلسه‌ی چپ کارگری اشاره کرد «شهادی خلق سوریه توسط ناتو و دیکتاتورهای سعودی-قطری مصادره شده‌اند».

«طارق علی» آخرین کسی بود که در «راشا تودی» به این بحث پرداخت (که تکذیبیه‌ای احساسی از سوی یک وبلاگ چپ‌گرای سوری را به همراه داشت). مدیاللز - سازمانی که در گذشته به انتشار خروجی‌ها آن پرداخته بودم - نیز همین رویکرد را اتخاذ کرده و به ملامت من و «اوون جونز» پرداخته است که به اندازه کافی به شواهد روزافزون این واقعیت که شورش مسلحانه اصالتاً زائیده‌ی امپریالیسم است، و عملکرد آن تأثیری بیش از تروریسم دولتی نداشته است توجه نکرده‌ایم. روشن است که من آنها را بر خطا می‌دانم.

از امپریالیسم آغاز می‌کنم. باید این انتظار را داشت که در موقعیت انقلابی، خصم امپریالیستی بکوشد تا بر روند روی داده‌ها تاثیر بگذارد. ما همگی شاهد دخالت‌های ایالات متحده، بریتانیا، فرانسه و روسیه به شیوه‌های گوناگون در جریان مبارزات سوریه بوده‌ایم. واشنگتن دیرزمانی به تامین اعتبار مالی و دیگر صور حمایت مورد نیاز گروه‌های مخالف پرداخته است و به گفته برخی، سیاه آموزش این گروه‌ها در خارج از مرزهای سوریه می‌پردازد. دو دلیل برای این مداخلات وجود دارد؛ نخست حذف متحد راهبردی ایران، و دوم تظاهر به ایستادن در صف حامیان تغییرات دموکراتیک در خاورمیانه. طبیعت مداخلات ایالات متحده، متاثر از ترجیح دادن نوعی کودتا نسبت به یک انقلاب مردمی از سوی این کشور است. آنها می‌خواهند گروهی از متمرذین عالی‌رتبه را تهییج کنند که گروهی از نخبگان قدیمی طبقه‌ی حاکم، می‌تواند قوای خود را جمع‌آوری کند، حملات مسلحانه‌ای را به پایگاه‌های رژیم اسد رهبری کند و سرانجام خود را به عنوان رییس جدید معرفی نماید. احتمالاً این اصلی‌ترین دلیل تزریق انتخابی سلاح از سوی ایالات متحده و آموزش‌های برون مرزی گروه‌هایی است که آنها را مورد اعتماد می‌دانند.

روسیه مشخصاً دولتی امپریالیستی به قدرت ایالات متحده نیست. آنچه نقش او را در سوریه قوام بخشیده‌است، این واقعیت است که روسیه از رژیمی متمرکز و تا دندان مسلح حمایت می‌کند (و نه از جمعیتی شورشی) در حالی که قدرت‌های امپریالیست «غربی» کوشیده‌اند تا بخش‌هایی از یک جنبش مقاومت شدیداً ناهماهنگ را انتخاب کرده، مورد استفاده قرار دهند. شورشیان از همه سو گرفتار کمبود امکانات هستند؛ جریان ناچیز تسلیحات از سوی کشورهای حوزه‌ی خلیج، در مقایسه با هلی‌کوپترها، تانک‌ها و دیگر تسلیحاتی که رژیم اسد در اختیار دارد و در مبارزه‌ای چنین نابرابر به کار می‌گیرد هیچ است. توازنی نسبی میان نیروهای مختلف مداخله‌گر در سوریه دیده می‌شود، اما نکته اساسی اینجاست که در بررسی

حضور امپریالیسم در سوریه، نباید از مداخلات امپریالیستی که به سود رژیم صورت می‌گیرد صرف نظر کرد.

بسیاری از تحلیل‌گران وقایع سوریه که به مداخلات امپریالیستی اشاره کرده‌اند، مانند «چارلز گلس»، به‌صورتی بی‌طرفانه به جریان اسلحه از سوی روسیه به رژیم نیز اشاره کرده‌اند. افزون بر این، هیچ‌کدام از آنها منکر سرکوب شدید از سوی رژیم نشده‌اند. «پاتریک سیل» نوعاً چنین بحث می‌کند که ورود به راهبردهای نظامی که از سوی رژیم تحریک شده‌است، شدیداً تخریب‌کننده و نابودگر بوده است؛ زیرا این حوزه، نقطه‌ی قوت رژیم محسوب می‌شود.

اما به هر حال، نمونه‌هایی از این‌گونه «تفکر ساده‌لوحانه» وجود دارد که بر اساس آن یک ویژگی شاخص یک سازمان، یا بخشی از یک سازمان، یا حتی فردی از یک بخش سازمان برای توصیف کلیت آن مورد استفاده قرار می‌گیرد. برای مثال، «رمضانی» شورای ملی و ارتش آزاد سوریه را این‌گونه خصلت‌بندی می‌کند: «مورد حمایت قطر و عربستان سعودی... با حمایت لجستیک ترکیه»، که هرچند حقیقت است، اما گویای تمامی حقیقت نیست. به همین ترتیب، زمانی که «سیل» راهبرد مخالفان را برانگیزاننده‌ی «مداخله‌ی نظامی غرب به منظور توقف کشتار بر پایه‌ی اصول انسانی» تفسیر می‌کند، اعلامیه‌های کمیته‌های هماهنگ‌کننده‌ی محلی را که پایه‌های سازمانی و یاخته‌های انقلاب هستند و پیوسته با هرگونه مداخله‌ی امپریالیستی مخالفت کرده‌اند و هم‌چنین نیروهای چپ ملی‌گرا و کردها را نادیده می‌گیرد. نباید فراموش کرد که سنت‌های ضد امپریالیستی در سوریه، فراتر از حزب بعث نیز وجود دارد.

یا می‌توان یادداشتی از «چارلی اسکلتون»، نویسنده‌ی طنزپرداز را در نظر گرفت که بارها مورد ارجاع قرار گرفته است. این یادداشت در واقع از دو بحث تشکیل شده است؛ نخست آنکه چهره‌های پیشرو در شورای ملی سوریه ارتباطاتی با تشکیلات مختلف مورد حمایت ایالات متحده دارند و دیگری آن‌که سخنرانان نومحافظه‌کار برای مداخله‌ی نظامی و «تغییر رژیم» در سوریه فشار می‌آورند و از موفقیت‌های گروهی‌های مسلحی چون ارتش آزادی سوریه اعلام خشنودی می‌کنند. این بحث در جای خود می‌تواند موضوع مباحثه‌ای جدی باشد؛ چرا چنین افرادی باید سخن‌گویان انقلاب سوریه در رسانه‌های انگلیسی زبان باشند؟ چرا باید منافع سوری‌ها با راهبردی امپریالیستی رבוده شود؟ به هر حال، تا زمانی که این یادداشت، بیشتر آنچه را در سوریه اتفاق می‌افتد نادیده می‌گیرد و در مقابل، تنها به زنجیره‌ی کوچکی از تأثیرات می‌پردازد، بدون شک صورتی از «ساده

انگاری» خواهد ماند که به اقلیت‌های کوچک اجازه می‌دهد جایگزین یک کل شوند.

تردیدی نیست که امپریالیسم درگیر این رخدادهاست. اما صرف نظر از محدود توجیه‌کنندگان مبتدل دولت، هیچ‌کس منکر آن نیست که چیزی بیش از این در جریان است؛ که ستیزهای درونی اجتماعی و طبقاتی وجود داشته که انقلاب از آن‌ها نشئت گرفته است. اگر خواهان تحلیلی از چگونگی فروپاشی ثبات اجتماعی سوریه در چند دهه‌ی اخیر، متاثر از موج جدید خشونت‌های امپریالیستی آمریکا که سیل مهاجران از عراق را به همراه داشت و اصلاحات نولیبرالیستی «بشار اسد» هستید، باید به مقاله «جانانان ماندر» در آخرین شماره‌ی «سوسیالیسم بین‌المللی» مراجعه کنید.

نکته‌ی مهم این است که این رژیم نمی‌تواند باقی بماند. این رژیم از به پیش بردن جامعه، حتی در معنای بورژوایی آن قاصر است. بنابراین تنها سوال موجود آن است که رژیم چگونه و به دست چه کسی سقوط خواهد کرد؟ سوال این است که آیا محورهای ژئوپلیتیک مسلطند؟ آیا این محورها هستند که در نهایت به جای پیکارهای داخلی نتیجه این انقلاب را تعیین خواهد کرد؟

اگر پای صحبت‌های فعالان معمول سوریه، و نه تبعیدیان شورای ملی سوریه بنشینید، اغلب در مورد حمایت از حمله بشردوستانه و بمباران نخواهید شنید؛ بلکه کاملاً برعکس. مشکل اینجاست که گروه‌هایی از مداخله‌ی بیگانگان حمایت می‌کنند و تا همین جا مداخلاتی نیز صورت گرفته است، و هرچند هنوز پیروزی با راهبرد مداخله‌ی نظامی امپریالیستی نبوده است، اما وحدت چندانی هم بر راهبردی که باید اتخاذ شود و نه‌ایتی که آن راهبرد باید سوریه را بدان رهنمون شود وجود ندارد. بنابراین سوال اینجاست که کدام نیروها می‌توانند بر دیگران فایق آیند و نظرات خود را تحمیل کنند؟

پیش از پرداختن به این مساله، باید به پایه‌های سازمانی انقلاب سوریه پرداخت. این پایه‌ی سازمانی، رهبری «شورای ملی سوریه» نیست که نقش آن به عنوان یک چتر، سرپوشی است بر ناتوانی آن در تاثیرگذاری در میدان عمل. در پایه‌ای ترین و بنیادی‌ترین سطح انقلاب، کمیته‌های هماهنگی محلی قرار دارند. تقریباً ۱۲۰ کمیته، شورای ملی انقلاب را از زمان تاسیس آن به رسمیت شناخته‌اند و نمایندگانی رسمی در آن دارند. اما در حقیقت آنها نسبت به گروه‌های مخالف لیبرال و اسلام‌گرا، نمایندگان مشخصاً کمتری در این شورا دارند. هم‌چنین نظرات آنها به صورت تاثیرگذاری در شورا انعکاس نمی‌یابد و بدین ترتیب، زمانی که شورا چیزی را اعلام می‌کند، الزاماً سخنگوی این هسته‌های بنیادین نیست. مضافاً آنکه بخش بزرگ‌تری از این کمیته‌ها، بیش از ۳۰۰ کمیته، از شناسایی و همگرایی تلاش‌ها با شورای ملی سرباز زده‌اند. کمیته‌ها علی‌رغم خونباری دستگاه سرکوب اسد، در برابر هرگونه مداخله‌ی امپریالیستی ایستاده‌اند. آنها حتی کوشیدند تا از نظامی‌شدن خیزش جلوگیری کنند. این کمیته‌ها، به عنوان واحدهای مقاومت محلی که ریشه در توده‌ها دارند، فاقد همگرایی سیاسی و ایدئولوژیک هستند و شکی در آن نیست که نیروهای ارتجاعی و گروه‌های مترقی اما سردرگم هم در

میان آن‌ها حضور دارند. بنابراین، این مساله که چه کسی این کمیته‌ها را نمایندگی می‌کند حائز اهمیت است.

در خصوص نمایندگی سیاسی، گروه‌ها و ائتلاف‌های بسیار و فاقد تجانس ایدئولوژیک در میان این کمیته‌ها وجود دارند. چنین فرض می‌شود که شورای ملی چتر اتحادی را بر سر شاخه‌های مختلف انقلاب، از گروه‌های کرد تا لیبرال‌ها گسترده است. رهبری شورا به صورت بی‌تناسبی به نفع تبعیدنشینان وزن‌دهی شده است. این در حالی است که سازمان نمایندگان حاضر در شورا، در واقع پیرامون لیبرال‌های بورژوا و گروه‌های متمایل به اخوان‌المسلمین تجمع یافته‌اند. اما این تمام داستان نیست، چرا که برخی به حضور «القاعده» یا دست‌کم جهادگرایانی از گروه‌های مختلف در این شورا اشاره دارند. واقعیت آن است که اسلام‌گرایان و لیبرال‌ها، همواره بخشی از جنبش مخالفت با دیکتاتوری‌های سنتی خاورمیانه بوده‌اند؛ از تونس تا الجزایر، و از یمن تا مصر و بحرین و ...

اما این نیروها، نمایندگان جناح محافظه‌کارتر و بورژوایی مقاومت در برابر اسد هستند. در رویکردی کلی، این گروه‌ها هم همانند کمیته‌های محلی با راهبرد تنازعات مسلحانه مخالفت می‌کنند و این، دلیل روابط عموماً خصمانه‌ی آنها با ارتش آزاد سوریه است. اما آنها هم تا توافق ژانویه ۲۰۱۲ با گروه ناسیونالیست و چپ‌گرای «کمیته‌ی ملی هماهنگی برای تغییر دموکراتیک» که به موجب آن مداخلات امپریالیستی از سوی کشورهای دیگر نفی شده‌است، از مداخله نظامی حمایت می‌کردند. به بیان دیگر، آنها کمک از کشورهای عرب را پذیرا هستند و کمک از سوی «عرب» را نه.

با این حساب، چرا نیروهای مسلط بر «شورای ملی سوریه» در انتظار زمانی برای مداخله‌ی نظامی امپریالیسم هستند؟ به نظر من، دلیل روشن این امر آن است که این نیروها تحمل توده‌های بسیج‌شده و به ویژه توده‌های مسلح را ندارند. مداخله‌ای مورد تایید سازمان ملل - بمباران، همکاری در عملیات نیروهای زمینی و ... - می‌تواند با کنارزدن رژیم سرکوب‌گر و در حال احتضار، بدون بسیج کردن آن دسته از نیروهای اجتماعی که توان رویارویی با هژمونی رژیم پس از اسد را دارند، این مشکل را برای آنان برطرف کند. بدین ترتیب آنها می‌توانند به عنوان هسته‌های رژیم جدید، یعنی یک دموکراسی سرمایه‌دار و نولیبرال و طرفدار نوسازی، به قدرت برسند. اما با رد چشم‌انداز مداخله‌ای از این دست، ناتوانی پایه‌های تشکیلات در جلب شکلی از حمایت و قیمومت ناتو و تمرکز نزاع مسلحانه در چارچوب «ارتش آزاد سوریه» در نیمه نخست سال جاری، «شورای ملی» وادار به واکنش شد. شورا،

دفتری نظامی را تشکیل داد تا با ارتش آزاد ارتباط برقرار کند، هرچند این اقدام به شائبه‌ی تلاش برای تسلط بر این ارتش دامن زد.

علی‌رغم برجستگی‌های بین‌المللی، شورا تنها تشکیلات سیاسی تاثیرگذار در سازمان‌دهی نیروهای مخالف نیست. سازمان اصلی که نیروهای مخالف چپ در آن گرد آمده‌اند «کمیته‌ی ملی هماهنگی برای تغییر دموکراتیک» است که پیشتر به آن اشاره شد و با نام «کمیته‌ی هماهنگی ملی» نیز شناخته می‌شود. این کمیته پس از «شورای ملی»، بیشترین میزان پذیرش و شناسایی را در میان گروه‌ها داشته است و در میان مردم سوریه پایه‌هایی به مراتب قدرتمندتر از «شورای ملی» دارد. دفتر مرکزی این گروه، نه در ترکیه، که در دمشق قرار دارد و ریشه‌های محکمی در کمیته‌های محلی و سازمان‌های کرد، ملی‌گرا و سوسیالیست دارد. تلاش‌هایی هم از سوی «کمیته‌ی هماهنگی» و هم از سوی «شورای ملی» صورت گرفته است تا با غلبه بر اختلافات، جبهه‌ای ملی در برابر رژیم اسد تشکیل دهند، اما تفاوت در ایدئولوژی‌ها و راهبردها چنین ائتلافی را ناممکن ساخته است. فاکتور دیگری نیز در ناتوانی کمیته هماهنگی برای مشارکت بیشتر و اتحاد در جریان انقلاب وجود دارد. کمیته به مراتب بیش از هر گروه دیگری در معرض سرکوب و تهاجم خشونت‌بار رژیم اسد است و باید در اتخاذ مواضع خود بیشتر دقت کند. این دلیل مهمی برای تمایل کمیته به حل و فصل بحران از طریق گفتگو است.

«شورای ملی کرد» هم تشکیلات حائز اهمیتی است که توسط نیروهای کرد و برای پیش‌دستی در دفاع از حقوقشان در رژیم پس از اسد تشکیل شده است. بدون تردید بی‌تمایلی اکثریت کردها در حمایت واقعی از «شورای ملی»، فاکتوری تاثیرگذار در ترکیب و تقسیم کار مخالفان بوده است. از نقطه نظر کردهای سرکوب‌شده در سوریه‌ی دوران اسد، که نمی‌توانند به‌صورتی خودکار به حکومت عرب سنی مذهبی که پس از آن خواهد آمد اعتماد کنند، منطقی است که به شبکه‌ای متراکم از روابط و گروه‌های ذی‌نفع محلی متمایل باشند.

فقدان اتحاد میان رهبری سیاسی و ریشه‌های انقلابی - که در فقدان هماهنگی میان ائتلاف‌ها و گروه‌های مسلح گسترش می‌یابد- از اصلی‌ترین نقاط ضعف انقلاب است. صرف نظر از سایر مسائل، این واگرایی، اپوزیسیون را در جلب لایه‌های بیشتری از توده‌ها ناتوان می‌سازد؛ زیرا افراد نمی‌توانند مطمئن باشند از چه چیزی حمایت می‌کنند و چگونه رژیمی در پی این درگیری‌ها ظهور خواهد کرد. حتی با صرف نظر از تبلیغات بدبینانه‌ای که برای چندبرابر شدن ترس‌ها و از سوی دولت اعمال می‌شود، هراسی واقعی از درگیری‌های فرقه‌ای وجود دارد. فرماندهان

نظامی و رهبران سیاسی اپوزیسیون می‌کوشند تا از شدت این هراس بکاهند و واحدهای «ارتش آزاد سوریه» اعلام کرده‌اند که آماده‌ی همکاری با نیروهای علوی هستند. اما بدون سطحی از اتحاد و نظم، و با استمرار شکاف میان پایه‌های درگیری و رهبری سیاسی، و نیز با سرکوب شدید مخالفان از سوی نیروهای اسد، هراس شدیدی برای مردم به‌وجود می‌آید تا نتوانند از رژیم فاصله بگیرند. افزون بر این، اگر سطح بالاتری از همگرایی و همکاری میان نیروهای مخالف شکل نگیرد، خطر مداخله‌ی نیروهای خارجی از خواستگاه‌های مردمی انقلاب (مانند گروهی از ژنرال‌های ارتش که ارتشی دست‌نشانده و نماینده قدرت‌های خارجی را رهبری می‌کنند) در درگیری‌ها و تصاحب قدرت افزایش می‌یابد.

جای بحث نیست که «شورای ملی» و «کمیته‌ی هماهنگی» باید حول محور برنامه‌ای مشترک گردهم آیند و سیاست‌های خود را به طریقی به کمیته‌های محلی تفهیم کنند. نمی‌دانم تقسیم کار سیاسی بهینه درون اپوزیسیون چگونه می‌تواند باشد. اتحاد میان رهبری و بدنه‌ی چنین جنبشی باید برپایه‌ی شناخت منافع مشترک طبقات اجتماعی و گروه‌های قومی درگیر در جنبش ساخته و پرداخته شود. افزون بر این، درک این مطلب که چنین اجماعی به انقلاب کمک می‌کند یا از سرعت آن می‌کاهد، منطقی‌تر از دستور کار آن و نیز این مساله است که چه کسی سلطه‌ی مادی بر نهاد منتج از این اجماع را برعهده خواهد داشت. اما به هر حال، این مساله روشن می‌کند که چرا علی‌رغم خصومت‌ها و تفاوت‌های موجود میان نیروهای مختلف و صرف‌نظر از مشکلات شدید «شورای ملی» در راهبری، همواره تلاش‌هایی برای برساخت گونه‌ای از اتحاد وجود داشته و هنوز هم ادامه دارد.

«ارتش آزاد سوریه» به دلیل فعالیت‌های نظامی، مورد انتقاد سر بسته و سیاه‌نمایی بسیاری از گفتگوگرایان قرار گرفته است. همان‌گونه که پیشتر هم اشاره شد، این تفکر سطحی از «ارتش آزاد سوریه» به عنوان گروهی جدایی‌طلب، تروریست، جبهه‌ای سعودی-قطری و نظایر آن یاد می‌کند. اولین و مهم‌ترین چیز در مورد «ارتش آزاد سوریه» این است که این ارتش از ۲۵ تا ۴۰ هزار انقلابی رده‌بندی شده، شامل سربازان و افسران جدانشده از نیروهای مسلح و شهروندانی که برای مبارزه داوطلب شده‌اند، تشکیل شده است. بنابراین، «ارتش آزاد سوریه» نیز همانند کمیته‌های محلی از نظر سیاسی و ایدئولوژیک بسیار پراکنده است. این ارتش در ظاهر توسط «سرهنگ ریاض الاسعد» رهبری می‌شود که از نیروی هوایی جدا شده و خانواده‌اش توسط رژیم اعدام شده‌اند. اما در واقعیت امر، همان‌گونه که «نیر روزن» هم اشاره کرده است، بسیار پیچیده‌تر است؛ «ارتش آزاد سوریه نام و امضایی است که به فعالان نظامی متنوعی در سراسر کشور اطلاق می‌شود که هر کدام با روشی مشابه و هدفی مشابه، اما تحت یک رهبری محلی فعالیت می‌کند. گروه‌های مسلح محلی، تنها ارتباطی محدود با گروه‌های نظامی مستقر در شهرها و استان‌های مجاور خود دارند و افزون بر این، مدت‌ها پیش از تابستان امسال فعالیت خود را شروع کرده‌اند.» به بیان دیگر، «ارتش آزاد سوریه» به شدت محلی، با ساختاری سلولی و دارای سطح محدودی از هماهنگی است.

بنابراین برخلاف آنچه در برخی مباحثات جدلی بدان اشاره شده است، «ارتش آزاد سوریه» صرفاً بخشی از «شورای ملی» نیست. ارتش به‌صورتی مستقل و چندماهی پس از آغاز خیزش، در پاسخ به حملات خونبار رژیم به اعتراضات و به ویژه پس از سرکوب خونین درعا تشکیل شده‌است. برای مدتی «ارتش آزاد سوریه» گروه‌های مسلحی را که به‌صورت محلی و با رهبری مستقل فعالیت می‌کردند، هماهنگ می‌کرد. علی‌رغم تلاش‌های فرماندهان و رهبران برای چشم‌پوشی از اختلافات،

روابط «ارتش آزاد» با «شورای ملی»، به دلیل مخالفت رهبری شورا با راهبرد درگیری مسلحانه و هراس آنها از ناتوانی در کنترل برون‌داد این رخدادها، عموماً خصمانه بوده‌است. پیش‌تر به دلیل اختلاف نظر در این خصوص، دو دستگی در «شورای ملی» ایجاد شد و گروهی درون شورا شکل گرفت که از نزاع مسلحانه حمایت می‌کرد. بنابراین، آنان که هم‌صدا با محافظه‌کاران آمریکایی، ارتش آزاد را «بازوی نظامی» شورای ملی می‌دانند، تنها ناآگاهی و سطحی بودن تفکر خود را به نمایش می‌گذارند.

مشابه این مساله در مورد کسانی که «ارتش آزاد» را نماینده‌ی ترکیه یا عاملی سعودی-قطری می‌دانند نیز صادق است. شکی نیست که ترکیه، عربستان سعودی و پادشاهی‌های حوزه‌ی خلیج در این منازعات ذی‌نفع هستند. فرماندهی ارتش نیز مشخصاً در ترکیه قرار دارد و از حمایت دولت این کشور برخوردار است، و ترکیه عضوی از ناتو است. اما سطح کمک‌های دریافتی را باید بسیار پایین ارزیابی نمود. زیرا بر اساس تمامی گزارش‌ها، «ارتش آزاد» هم‌چنان به‌شدت بی‌نظم و از لحاظ تسلیحاتی ضعیف است. در بستر نظامی صرف، رژیم همواره دست بالا را داشته و دارد. علاوه بر این، «ارتش آزاد» بسیار پراکنده‌تر و سازمان‌نیافته‌تر از آن است که بتوان آن را ارتشی وابسته دانست؛ مگر آن که فرض کنیم هر سطحی از کمک به صورت خودکار فرد را تبدیل به عنصری وابسته می‌سازد، که این استدلال از نظر من بسیار سطحی است.

سرانجام، سابقه‌ی «ارتش آزاد» در خصوص حقوق بشر مورد سوال است. کسانی که به مخالفت با انقلاب می‌پردازند می‌گویند که مبارزان مسلح تنها گروهی آدم‌کش، و حتی از نظر آنانی که زبان پروپاگاندا را ترجیح می‌دهند، «تروریست» هستند. واقعیت این است که این نیروها کسانی را که گمان می‌کردند طرفداران رژیم اسد یا خبرچینان آن هستند ربوده، شکنجه داده و کشته‌اند. می‌پذیریم که آنها در سازمان‌های دولتی بمب‌گذاری کرده‌اند، و احتمالاً شهروندانی را نیز در این فرایند کشته‌اند. پاسخ من این است که می‌توان این یا آن حمله را مورد انتقاد قرار داد، می‌توان گفت اسلام‌گرایانی که در دمشق بمب‌گذاری کردند و اظهارنظرهایی فرقه‌ای کرده‌اند متحد انقلاب نیستند، اما نمی‌توان گفت که این یک «جنگ داخلی» است و بعد شگفت‌زده شد از این که یکی از طرفین، و در واقع طرف ضعیف‌تر و طرفی که مورد حمله قرار گرفته و تحریک شده است، طرفی که از استبداد سرکوب‌گر به خشم آمده است، واقعا می‌جنگد.

رژیم جنگ تلخی را برای بقای خود به راه انداخته است و در این فرآیند، محدوده‌های

حیات شهری را نابود می کند. آیا می خواهید به جدلیه بروید و گزارش هایی که هر روز از آن مخابره می شود ببینید؟ آیا مایلید آن گزارش های تصویری را ببینید که عملکرد نیروهای نظامی سوریه را در نواحی مسکونی، بی توجه به ساکنان آن نشان می دهد؟ تنها پایه های انتقاد از چنین تاکتیک هایی، یا در بستر طرفداری از رژیم قرار دارد یا در بسترهای تاکتیکی خالص، مگر آن که شما یک صلح طلب باشید که در این صورت، به ایده ی شما احترام می گذارم اما (به دلیل روش های تشویقی که به آن خو کرده اید) با آن مخالفم. انتقاداتی که در بستر تاکتیکی مطرح شوند عبارتند از ۱- این قلمرویی است که رژیم در آن قوی تر است (درست است اما فکر می کنم نشانه هایی مبنی بر این که می توان بر این وضعیت غلبه یافت وجود دارد) و ۲- در درگیری های نظامی، نیروهای دموکراتیک کنار زده می شوند (الزاما اینگونه نیست، اما این احتمال در شرایطی که نظارتی بر آن صورت نگیرد وجود دارد). این ملاحظات تاکتیکی و افرادی که به آنها می پردازند، مسلما معتبرند، اما برداشت من این است که رژیم هر عملی را جز آغاز یک منازعه ی مسلحانه ناممکن ساخته است و بنابراین رویارویی با این مشکلات اجتناب ناپذیر خواهد بود.

تمام اینها یک سوال را پیش می‌کشد؛ با توجه به ضعف‌های نظامی و گروه‌بندی‌های استراتژیک، چه چیز می‌تواند پیشرفت‌های حاصل شده از منازعات را تبیین کند؟ قسمتی از پاسخ این است که ضمانتی برای ادامه یافتن پیشرفت وجود ندارد. این وضعیتی بسیار بی‌ثبات است که در آن، ممکن است ابتکار عمل به سرعت به نیروهای رژیم بازگردانده شود. دست‌آوردهای کنونی بسیار سریع، اما نه چندان بی‌هزینه به دست آمده است. با این حال، فاکتور اصلی تضعیف پایگاه اجتماعی رژیم و محکومیت‌های رو به تزاید اعضای طبقه‌ی حاکم، و نیز هشیاری طبقات میانی از این واقعیت است که اسد و سرمایه‌داری دولتی او که بر سوریه حکم‌فرمایی می‌کنند، نه توان کنترل و بهبود قوای تولید را دارد و نه توان اصلاح در نظام سیاسی استبدادزده و شدیداً فاسد خود را.

از محبوبیت مفروض اسد و این واقعیت که او پایه‌ی اجتماعی چشمگیری دارد، بسیار سخن گفته شده است. حتی اگر نشانه‌های کنونی گویای آن باشد که پایه‌های اساسی رژیم در آستانه‌ی فروپاشی است، بازهم دوام و مقاومت جبهه‌ی حامی اسد باید مورد توجه قرار گرفته و درک شود. به تازگی نظرسنجی‌ای از مردم سوریه و توسط «موسسه یوگاف» صورت گرفته که مورد توجه «جاناتان استیل» از «گاردین» قرار گرفته است. ۵۵ درصد از سوری‌هایی که مورد نظرسنجی قرار گرفتند، موافق ماندن اسد بودند و اصلی‌ترین دلیل‌شان، هراس از آینده‌ی پیش‌روی کشور بود. می‌شود نتایج چنین نظرسنجی را که در این شرایط انجام شده است پذیرفت یا رد کرد. گذشته از همه چیز، این نظرسنجی در کل جهان عرب به انجام رسیده بود و تنها ۹۷ نفر از پاسخگویان آن در خود سوریه حضور داشتند. چنین نظرسنجی چقدر قابل اتکا خواهد بود؟ و به نظر دور از ذهن و رویا پردازانه می‌رسد اگر انتظار داشته باشیم کسی که هدف نیروهای اسد قرار گرفته کوچک‌ترین توجهی به این نظرسنجی بکند. اما به هر حال، این نکته واقعیت دارد که دست‌کم

بخش بزرگی از مردم سوریه، بیشتر نگران آن چیزی هستند که در آینده و پس از اسد رخ خواهد داد تا آنچه رژیم اسد هم‌اکنون انجام می‌دهد. همان‌گونه که پیشتر هم اشاره کردم، فاکتوری تاثیرگذار در این خصوص مشکل فرقه‌گرایی است. هیچ دلیل ذاتی برای آسیب دیدن کشوری با تنوع نژادی و مذهبی سوریه از فرقه‌گرایی وجود ندارد، بلکه این مساله چیزی است که باید روی آن کار کرد و به طور فعالانه‌ای آن را تولید نمود. مسلماً فرقه‌گرایی را حزب بعث ابداع نکرده است، اما با اتصال رژیم خود به اتحادی میان نظامیان علوی و بورژوازی سنی، خود را در قامت محافظی در برابر حمام خون فرقه‌گرایی بازنموده است و از آن پس، حتی زمانی که اقلیت‌ها را با خشونت سرکوب می‌کرد، پیوسته بر تنورهی این هراس دمیده است. با توجه به فروپاشی اتحاد طبقاتی و قومی تشکیل‌دهنده‌ی پایه‌های رژیم، فرقه‌گرایی به‌عنوان یک فن‌آوری تادیبی از آخرین ابزارهای هژمونی در اختیار رژیم محسوب می‌شود. بدین ترتیب، اهمیت تصریح نیروهای مخالف به ضدیت با فرقه‌گرایی (که بارها نیز اعلام شده است) نیازمند تشریح و اغراق نیست. هم‌چنین هراس از مداخله‌ی امپریالیستی و بروز رخ‌دادی مشابه اشغال عراق در سوریه نیز واقعی است. سوریه که میزبان بسیاری از مهاجران عراقی است، از نزدیک شاهد تاثیرات چنین بلایی بوده است. در شرایط کنونی لیبی هم چیزی وجود ندارد که بشود مداخله‌ی بیرونی را به مردم سوریه پیشنهاد داد. بنابراین بسیار مهم است که علی‌رغم تمام کشتارها، کمیته‌های محلی و «کمیته‌ی هماهنگی ملی»، جبهه‌ی مقاومتی را در برابر رویکرد «شورای ملی» مبتنی بر ایجاد اتحادی با امپریالیسم ایجاد کنند.

اگر روندها و تمایلات موجود در هر انقلابی را مورد بررسی قرار دهیم، علی‌رغم تفاوت‌های بنیادین، همسانی‌های حائز اهمیتی نیز قابل مشاهده خواهد بود. برای مثال، تفاوت‌های قابل ملاحظه‌ای میان رژیم مبارک و اسد، و نیز در سرعت و الگوی مقاومت و مقابله اپوزیسیون در این دو رژیم وجود دارد. این تفاوت‌ها نه فقط در سیاست‌های خارجی و رابطه با امپریالیسم ایالات متحده، که علاوه بر آن، در برجستگی نقش دولت‌ها در نوسازی نولیبرالی (که در مورد سوریه از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است)، تاثیر اشغال عراق و سیل مهاجران و مبارزان متعاقب آن، نقش جنبش کارگری سازمان‌یافته در زمان نخستین جرقه‌های انقلاب که تاکنون نقش اندکی در سوریه ایفا کرده است (اعتصابات عموماً توسط گروه‌های صنفی یا خرده‌بورژواها صورت گرفته و این از دیگر محدودیت‌های انقلاب سوریه است) و نقش سرکوب و نزاع مسلحانه در دو انقلاب دیده می‌شود.

با این حال همسانی‌های گسترده‌ای نیز میان این دو دیده می‌شود که وجود یک الگو را پیشنهاد می‌کند. مهم‌ترین این همسانی‌ها عبارتند از:

۱. در این جوامع، بر اثر تحمیل الگوهای انباشت سرمایه‌ی نولیبرال، زمینه‌ای سکولار برای گسترش نابرابری اجتماعی، همراه با کاهش در حجم طبقات بالایی جامعه وجود دارد.

۲. در نتیجه مورد اول، اتحادهای طبقاتی شاکله‌ی رژیم فرسوده شده‌اند.

۳. اتمام منابع رژیم برای سازگاری با شرایط و اعمال اصلاحات هوشمندانه؛ به گونه‌ای که تمام امتیاز دادن‌های حکومت بسیار دیر و پس از سرکوب‌های شدیدی صورت می‌گیرد که به واسطه‌ی آن نمی‌توان امتیازات داده شده را چندان جدی گرفت.

۴. افت ظرفیت دولت در راضی نگاه داشتن مردم (یا دست‌کم محاصره کردن و به حاشیه راندن ناراضیان) چه از طریق اقناع مادی و چه با استفاده از ترس.

۵. ظهور دوباره نیروهای مخالف قدیمی، با ترکیبی جدید و نقش کلیدی لیبرال‌های طبقه متوسط، اسلام‌گرایان و نیروهای ناسیونالیست عربی که از قبل از ژانویه ۲۰۱۱ و پس از آن پا به عرصه گذاشتند.

۶. ظهور انواع سازمان‌های مردمی - در بعضی موارد به صورت گروه‌های شبه نظامی و در سایر موارد شوراهای انقلابی - که در تقابل با دولت، دارای مشروعیتی نسبی از سوی مردم هستند و نقشی را در سازمان‌دهی افراد ایفا می‌کنند که پیش‌تر برعهده‌ی دولت بود.

۷. جدایی بخش‌های قابل توجهی از طبقه‌ی حاکم و کارگزاران دولتی که می‌کوشند نقش مسلط و رهبری را در منازعات علیه دولت به دست گیرند و پس از آن کنترل دستگاه حکومت اصلاح‌شده را به دست آورند.

برآورد من آن است که در بستر بحران جهانی و کاهش قدرت امپریالیسم ایالات متحده - علی‌رغم توفیق آن در کودتای سریع در لیبی - این‌گونه رژیم‌ها به انحطاط خود ادامه خواهند داد و در مقابل، مخالفان نیز به بسط صور انقلابی خود، صوری که مشروعیت خود دولت را هدف می‌گیرد، ادامه خواهند داد. نظام دولتی کهن، که طیفی از دیکتاتوری‌های طرفدار ایالات متحده تا دیکتاتوری‌های ظاهراً مخالف با آن را در بر می‌گیرد، در حال فروپاشی است. این چیزی است که احتمالاً به مذاق مدافعان مذاکره به عنوان راه حل نهایی خوش نخواهد آمد. من قطعاً هیچ

مشکلی با مذاکره به عنوان یک تاکتیک، به‌ویژه در شرایط ضعف نسبی ندارم. اما مذاکره‌گرایان، بحرانی برای انقلابیون هستند که حق حاکمان قدیمی را برای استمرار حکومت به روش‌های قدیمی به چالش می‌کشند. این فرآیندها، نه تنها در سوریه، که در سراسر خاورمیانه، متأثر از بحران‌های جهانی سرمایه‌داری است که آن قدر عمیق و طولانی‌اند و چنان زمینه‌ای را برای خیزش‌های اجتماعی فراهم می‌آورند که حتی قوی‌ترین دولت‌ها نیز نمی‌توانند آنها را تحت کنترل خود درآورند. در فرآیندهایی چنین پیچیده، نیروهای امپریالیستی می‌توانند خود را به راه‌های مختلف و عموماً مخربی تحمیل کنند. اما تحلیل‌گرانی که وقت خود را مصروف بررسی دستور کار امپریالیسم ایالات متحده و شبکه‌ی تأثیرات آن در منطقه می‌کنند، می‌توانند قدری عقب‌تر رفته و از چشم‌اندازی وسیع‌تر به رخ‌دادها نگاه کنند. در شرایط کنونی دلیلی وجود ندارد که فکر کنیم مداخله‌ی امپریالیستی، محور مسلط و تعیین‌کننده‌ای در برون‌داد و معنای این فرآیندهاست یا در آینده‌ی نزدیک خواهد بود.